

شما اینجا را محول کنید، چون اگر ارزشناشد اینجا می‌خواهد، اینجا باید پشتوانه و اعتبار دولت را داشته باشد و آنها هم گفته‌اند تا اسم فلانی هست ما همکاری نمی‌کنیم. "آقای محفوظی گفت: شما که از قائم‌مقامی رهبری استعفا داده‌اید از این مدرسه هم صرف‌نظر کنید"، گفتم: "من چه استعفایی داده‌ام؟ کسی به من مقامی نداده بود که به او استعفا بدهم، خبرگان گواهی داده بودند که مردم بعد از امام خمینی به فلانی علاقه دارند، خوب مردم اگر علاقه دارند که این مقام هست و اگر علاقه ندارند که این مقام نیست، کسی مرا نصب نکرده بود که از آن استعفا بدهم، من نه استعفا داده‌ام و نه الان داعیه‌چیزی را دارم که دنبال آن بدم و اصلاً مقامات دنیوی برای من بی‌ارزش است." این مطلب خیلی برای آقای محفوظی تازگی داشت، بعد از طرف هیات امنای یک نوشته آوردند و من زیر آن متن نوشتم: "آنچه اکثریت هیات امنای مرکز مذکور به مصلحت آن تشخیص دهند با حفظ استقلال و موقعیت آن مورد تایید اینجانب می‌باشد" (پیوست شماره ۸۳)، و این را هم برای این نوشتم که این تشکیلات متوقف نشود، البته آنها آن وقت به دنبال این هدف بودند که برای حل مشکل خودشان به صورت رسمی مرا از ریاست عالی آنجا خلع کنند، بالاخره در اساسنامه این تشکیلات من هم مؤسس بودم و هم ریاست عالی هیات امنای را داشتم و الان نیز مطابق قانون ریاست عالی آنجا به عهده من می‌باشد.

اما مدرسه امام محمدباقر (ع) از نظر وقفنامه تولیتش با آقای حاج سید حسن دیباجی است فقط نظارتش با من است، من چندتا مدرسه در قم داشتم بعد که دیدم در این بحرانها افتاد گفتم من اصلاً دخالت نمی‌کنم هر کار خواستند بکنند و آنها را به آقای امینی تحویل دادم (پیوست شماره ۹۰)، با اینسکه پایگاه انقلاب در قم همین مدارس بود. مدرسه رسول اکرم (ص) هم اصلاً ملک من بود، پول آن را من دادم و سند آن همه اسم من و آقای مشکینی بود.

تاسیس دادگاه عالی

س: گویا حضرتعالی دادگاهی در قم تاسیس فرمودید به عنوان "دادگاه عالی" تا برخی از پرونده‌های سنگین از مراکز استانها و شهرستانها برای صدور حکم نهایی به این دادگاه فرستاده شود، انگیزه و هدف از تشکیل این دادگاه را بفرمایید.

ج: این جمله معروف است که می‌گویند "مهمتر از انقلاب نگهداری از آن است"، آنها که می‌خواهند انقلابی را به ثمر برسانند از قبل نیروها و برنامه‌هایی را برای پس از پیروزی تدارک می‌بینند، سازندگی پس از انقلاب خیلی مهم است اما ما به عنوان روحانیت برای این مرحله برنامه‌نویسی را آماده نکرده بودیم، انقلاب اسلامی به سرعت پیروز شد و عظمت انقلاب همه را غافلگیر کرده بود، تشکیلات قضایی هم یکبخش عمده از کارهای پس از پیروزی انقلاب بود. من بارها این مطلب را گفتم که وقتی انقلاب ما به پیروزی رسید ما حداقل هزار نفر قضای مجتهد عادل و مهمتر از آن عاقل لازم داشتیم که تشکیلات قضایی آن زمان را اداره کند و متأسفانه با این خصوصیات دهنفر هم آماده نداشتیم، کسانی که از روی شرع و عقل و منطق مشکلات را حل کنند و دچار عوامزدگی هم نباشند.

تنها در آن اوایل انقلاب مرحوم امام به آقای خلخالی یک حکم قضاوت داده بودند ولی تنها آقای خلخالی که نمی‌توانست به همه آن پرونده‌ها رسیدگی کند، و نحوه کار ایشان هم بی‌اشکال نبود. بعد از مدتی مرحوم آقای قدوسی را به عنوان دادستان کل انقلاب معین فرمودند، ایشان هم رفته بود

بعضی از مسائل را به صورت کلی از امام پرسیده بود، یک نمونه از آن را که من دیدم یازده مساله بود در ارتباط با بعضی از جرمهای قضایی که حکم فلان جرم و فلان جرم چیست و امام به طور کلی به آن جواب داده بودند و بعد آقای قدوسی همان صفحه کاغذ را کپی گرفته بود و به دست قضات داده بودند که طبق آن عمل کنند، این پرسش و پاسخها خیلی کلی و متشابه بود، هر قاضی طبق برداشت و نظر خود به یک شکل حکم می کرد، قضات بسیار بی تجربه بودند، مثلاً یک پرونده را پیش من آوردند که قاضی زیر آن نوشته بود: "بسم الله الرحمن الرحيم، اعدام" حالا برای چی اعدام چه کسی اعدام؟ اینکه علت و دلیل حکم را بنویسد به جای خود، حتی اسم متهم را ننوشته بود، فقط خودش زیر آن امضا کرده بود، خوب با این حکم می شود هر کس را گرفت اعدام کرد خلاصه وضع قضایی به این شکل بود، افراد را تندتند می گرفتند و هر کسی را که می گرفتند بعضی افراد و جریانها تظاهرات و سروصدا می کردند که اعدام باید گردد

آقای حاج سید جعفر کریمی به من می گفت من یک پرونده را دیدم که یک قاضی به او شش ماه زندان داده بود و پرونده مشابه آن را دیدم که قاضی دیگر آن را به اعدام محکوم کرده بود. ناهماهنگی تا این حد بود

من یک وقت در همان زمانها در اطراف نجف آباد بودم آمدند به من گفتند دونفر حکم اعدام آنها صادر شده است، یکی دختر خواهر آقای حاج تقی رجایی، دختر سیزده ساله ای که من خانواده او را به خوبی می شناختم و از افراد متدین نجف آباد بودند، و دیگر آقای لسانی که با مرحوم محمد ما خیلی رفیق بود و از افراد فعال انقلابی بود، گفتند مجاهدین خلق اینها را تحت تاثیر قرار داده اند و بسا آنها همکاری داشتند و لذا با اعدام محکوم شده اند.

من این نکته را همین جا بگویم که یکی از کارهایی که باید پس از پیروزی انقلاب می شد این بود که افسرادی می بایست این نیروهای انقلابی را جمع و جور و آنها را راهنمایی می کردند. مجاهدین خلق به صورت تشکیلاتی این افراد را شناسایی و جذب می کردند، ماهیت مجاهدین خلق بخصوص سران آنها برای مردم روشن نشده بود، مردم به آنها حسن نظر داشتند و جوانها فریب شعارهای فریبنده آنها را می خوردند، و لذا در ارتباط با افرادی که در رابطه با آنها دستگیر و بازداشت می شدند باید خیلی پخته و عاقلانه برخورد می شد، آنها همان طور که از روی احساسات به طرف مجاهدین رفته بودند اگر برخورد درست با آنها می شد خیلی زود هم برمی گشتند. بالاخره آمدند گفتند این دونفر محکوم به اعدام شده اند، گفتم جرم اینها چه بوده؟ گفتند به آن دختر سیزده ساله در زندان گفتند: "مگر امام را قبول نداری که این حرفها را می زنی؟" و او هم روی همان غرور نوجوانی گفته بوده: "نه، من امام را هم قبول ندارم"، خوب در جدل و جر و بحث این حرفها پیش می آید. یک روز من به مرحوم امام گفتم: "اگر فرضاً کسی بگوید من از مسعود رجوی خوشم می آید و از آخوند جماعت حتی آقای خمینی خوشم نمی آید ولی با سیاست کار ندارم و می خواهم به کسب و کار مشغول باشم، و می دانیم راست می گوید آیا باید او را زندانی کرد؟" ایشان فرمودند: "نه، چرا او را زندانی کنیم؟" و بالاخره از من انتظار داشتند که برای پیشگیری از اعدام آن دونفر اقدامی انجام دهم، من فکر نمی کردم که آنها را به همان زودی بخواهند اعدام کنند، چون در زمان سابق اگر کسی را می خواستند اعدام کنند، دادگاه اول، دادگاه دوم، حق فرجام خواهی، دیوان عالی کشور و گاهی تا شخص شاه امضا نمی کرد کسی را اعدام نمی کردند. در ذهن من این بود که فرصت هست و مابعداً مساله را پیگیری می کنیم، فردای همان روز آمدند گفتند: "آن دونفر را دیشب اعدام کرده اند" من خیلی تعجب کردم، خدا شاهد است همان

طور خشکم زد جاهای دیگر هم مانند این موارد بود و ما کم و بیش از آن اطلاع پیدا می‌کردیم. من احساس تکلیف کردم و بلافاصله بلند شدم رفتم تهران خدمت امام عرض کردم: "آقا این وضع خیلی بد است تندتند دارند اعدام می‌کنند، هر کس به عنوان قاضی در یک گوشه‌ای دارد حکم اعدام صادر می‌کنند، اجازه بدهید ما در قم یک دادگاه عالی تشکیل بدهیم و پرونده‌هایی که در آن حکم اعدام است به این دادگاه ارجاع داده شود و تصمیم نهایی در این دادگاه گرفته شود"، امام فرمودند: "خوب شما این کار را بکنید." آن موقع دادستان کل کشور مرحوم آیت‌الله ربانی‌املشی بود، من با ایشان صحبت کردم ایشان قبول کرد، بعد با آیت‌الله آقای موسوی اردبیلی که آن موقع رئیس شورای عالی قضایی بود صحبت کردم شورای عالی قضایی مرکب از پنج‌نفر بود: رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور که از سوی امام منصوب می‌شدند و سه نفر دیگر هم با انتخاب قضات زیر نظر من معین می‌شدند آقای موسوی اردبیلی گفت: "آخر چطور یک پرونده‌ای را که یک قاضی در مورد آن حکم کرده بدهیم به دست یک قاضی دیگر درباره آن حکم کند؟"، چون در بین فقها این مساله مطرح است که اگر یک قاضی راجع به مساله‌ای حکم کرد قاضی دیگر نمی‌تواند آن را نقض کند یا حکم دیگری درباره آن بدهد، من گفتم: "این حکم در مورد قاضی مجتهد عادل عاقل کارگشته است، نه این قاضی‌های ما که از روی ناچاری برای رتق و فتق کارهای قضایی به این طرف و آن طرف فرستاده‌ایم"، خلاصه ایشان مشکوک بود که این مساله را بپذیرد تا اینکه من آمدم قم و منتظر موافقت ایشان ماندم، چند روز بعد ایشان آمدند منزل ما و گفتند می‌خواهم با آقای کرمی دادستان قم راجع به بعضی از پرونده‌ها صحبت کنم، از دفتر ما زنگ زدند و آقای کرمی آمد در منزل من و ما برای استراحت رفتیم به معصومه کهک (امامزاده‌ای در چند فرسخی قم)، آقای موسوی اردبیلی و آقای کرمی در منزل ماندند بعد از چند ساعتی آقای اردبیلی آمد معصومه کهک و بنا را راحتی گفت: "ای وای، ای وای فاجعه است" گفتم چطور؟ گفت: "آقای کرمی در ضمن گزارش کار پرونده‌ها پرونده پسر دکتر شریعت را خواند که او را اعدام کرده بودند، این بچه شانزده‌هفته‌ساله از افراد تند انقلابی بود که جزو مجاهدین خلق و این گروه‌ها هم نبوده، او یک دفترچه خاطرات داشته که هر روز خاطرات خود را در آن نوشته، مثلاً نوشته امروز فلان جافلان کار شده و این اشکال به آن وارد است، و روی فهم خودش انتقاد و اشکالهایی به کارهای حکومت داشته، خلاصه این دفترچه به دست تشکیلات قضایی می‌افتد و به خاطر نوشتن همین خاطره‌ها او را اعدام کرده‌اند" آقای موسوی اردبیلی می‌گفت سر من سوت کشید بالاخره ایشان گفت: "بله برای رای نهایی در مورد اعدامها لازم است یک دادگاه عالی تشکیل شود." ما با هماهنگی قوه قضائیه دادگاه عالی را تشکیل دادیم که اعضای آن از علمای سطح بالایی بودند و به همه جا اعلام شد که از این به بعد پرونده‌هایی را که اعدامی دارد به این دادگاه ارجاع بدهند، حقوقی هم به اعضای دادگاه عالی داده نمی‌شد و فقط من گاهی کمک مختصری می‌کردم. مشکل مصادره‌ها هم یکی دیگر از مشکلات اوایل انقلاب بود، بعضی اموال مصادره می‌شد که نباید مصادره می‌شد، خیلی اموال مصادره‌ای حیف و میل می‌شد، آقای قاضی خرم‌آبادی به نقل از یکی از قضات می‌گفت: "اموال خانواده ضرغامی‌ها را می‌خواستند مصادره کنند هرچبررسی کردند که راهی برای مصادره آن پیدا کنند پیدا نشد، چون همه اموال از اجدادشان به آنها به ارث رسیده بود، بالاخره در پشت پنجم آنها یک یهودی پیدا کردند و گفتند تحت این عنوان اموال آنها را مصادره کنید و من پذیرفتم، ولی بالاخره اموال آنان مصادره شد." به چه ملاکی؟ نمی‌دانم. بعد ما گفتیم پرونده‌های

مصادرها هم زیر نظر و با تایید این دادگاه انجام شود، (پیوست شماره ۹۱) البته در همان زمان رئیس یکی از این بنیادها برای ما پیغام داده و از این کار ابراز ناراحتی می نمود ولی ما با مرحوم امام صحبت کردیم و بنا شد که روی این مسائل یک کنترلی انجام بگیرد. (پیوستهای شماره ۹۲ الی ۹۵)

هیات عفو و تعیین نماینده برای رسیدگی به امور زندانیان

س: حضرتعالی گویا برای بررسی امور زندانها و رسیدگی به مشکلات زندانیان هم نمایندگانی به زندانها می فرستادید، در این ارتباط هم بجاست توضیح بیشتری بفرمایید.

ج: مشکلات زندانها هم یکی از مشکلات ما در اوایل انقلاب بود و سروصدهایی را ایجاد کرده بود، مرحوم امام چند نفر را فرستاده بودند که بروند راجع به امور زندانیان تحقیقاتی را انجام بدهند از جمله آنها آیتالله سید جعفر کریمی بود، یکروز ایشان آمد به من گفت: "ما رفتیم در زندان حصارک (یا قزل حصار) نزدیک مردآباد در آنجا دیدیم جلوی یک اطاق یک گلیم و پتوی سیاه زده اند و داخل آن به قدری تاریک است که روز و شب تشخیص داده نمی شود و حدود ده نفر را در آن زندانی کرده اند"، بعد گفت: "رفتیم به یک دختر برخورد کردیم که نجاست خودش را می خورد، از بس اذیتش کرده بودند دیوانه شده بود و باز او را در زندان نگه داشته بودند." من از این قضایا خیلی متاثر شدم، رفتم خدمت امام به ایشان عرض کردم: "آقا امروز آمده ام بر خلاف روزهای دیگر حضرتعالی را ناراحت کنم و مطالب ناراحت کننده ای را بگویم در زندانهای ما دختر دیوانه را به عنوان زندانی سیاسی نگه داشته اند، یک فکری برای این مسائل بکنید آخر این چه جور زندانهایی است در جمهوری اسلامی"، بعد به امام گفتم: "البته کسانی که پارتی داشته باشند وضع آنها به این جاها نمی کشد، مثلا بر حسب منقول مریم اسدی که عضو موثر مجاهدین بوده و نوه مرحوم آیتالله آقای سید محمدتقی خوانساری است و دوستان سیصد نفر را جذب مجاهدین کرده است چون او نوه آقای خوانساری بوده به آقای آیتالله حاج شیخ محمدعلی اراکی متوسل شده اند و ایشان به شما متوسل شده و شما فرموده اید او را آزاد کنند، اما دوستان سیصد نفر دختر را که او جذب کرده و به آنها اعلامیه داده و بعضی از آنها فقط یک اعلامیه خوانده اند آنجا نگه داشته اند، و بعضی از آنها دیوانه شده اند." احمد آقا فرزند امام هم در آن جلسه حضور داشت، من با ناراحتی این مسائل را به امام گفتم، امام فرمودند: "خیلی خوب شما یک هیاتی را مشخص بکنید که بررسی کنند اگر نماینده اطلاعات و رئیس زندان و نماینده دادستانی تایید کردند که فردی صلاحیت عفو دارد شما از طرف من او را مورد عفو قرار بدهید"، گفتم: "من این مسئولیت را قبول می کنم به یک شرط و آن اینکه اگر گفتند فلانی دارد تندتند افراد را آزاد می کند شما مبادا یک چیزی در بین جمعیت بگویید یا بنویسید، شما اگر نظری و مطلبی دارید به خود بفرمایید"، ایشان پذیرفتند، چون من می دانستم افرادی که تند هستند می روند خدمت امام و یک حرفهایی را می زنند و بسا ایشان در سخنرانی خودشان چیزی بگویند، چنانکه اتفاق افتاد بعد من چهار نفر را به عنوان هیات عفو مشخص کردم، آقای محمدی گیلانی که خودش قاضی القضاات اوین بود، آقای ابطحی کاشانی، آقای قاضی خرم آبادی و آقای سید محمد موسوی بجنوردی، بعد افرادی را مامی فرستادیم در زندانها از جمله آقای شیخ حسینیعلی انصاری و آقای محمدی یزدی و آقای سید رحیم خلخالی که با زندانیان صحبت کنند و آنان را راهنمایی کنند و حرفهای آنها را گوش کنند، بعد اگر تشخیص می دادند که افرادی متنبه و آگاه شده اند می آمدند با رئیس زندان و نماینده اطلاعات و دادستانی هماهنگ می کردند و بعد به آن چهار نفر هیات

عفو گزارش می‌شد و بعد طی نامه‌ای هیات عفو اسامی آنها را برای من می‌فرستاد و من از طرف رهبر انقلاب با عفو آنها موافقت می‌کردم.

یک وقت آقای محمدی گیلانی به من گفت: "من آن وقت که در اوین بودم و شما دادگاه عالی را تشکیل دادید ناراحت شدم که چگونه پرونده‌ای که ما در آن نظر داده‌ایم ارجاع شود به کسانی که بسا در حد شاگردان ما هستند، ولی حالا می‌فهمم حق با شما بوده است، بسا کسانی که ما در آنجا حکم اعدام داده بودیم و دادگاه عالی حکم ما را نقض کرده بود الان داریم آنها را عفو می‌کنیم، حداقل شش هزار نفر که قبلاً حکم اعدام داشتند ما الان آنها را عفو کرده‌ایم و یقین هم دارم که اینها هیچ جا به اسلام و انقلاب ضربه نمی‌زنند." (پیوست های شماره ۹۶ الی ۹۸)

طرح برخی از مسائل انتقادی و نصیحت‌آمیز در سخنرانیها

س: سوال دیگری که مطرح است اینکه حضرتعالی در زمان قائم‌مقامی نوعاً سخنرانیهایی داشتید که جنبه انتقادی و نصیحت‌آمیز نسبت به مسائل و مسئولین کشور داشت، در آن زمان چه احساسی داشتید؟ بعضی افراد این‌گونه صحبتها را موجب تضعیف نظام می‌دانستند. نظر حضرتعالی چگونه بود؟

ج: واقع مساله این است که در آن زمان افراد زیادی با من ملاقات داشتند، بسیاری از مسئولین کشور که جرات نمی‌کردند برخی مسائل را پیش امام مطرح کنند با من مطرح می‌کردند، واقعیات قضایا به من گزارش می‌شد، از سپاه و ارتش و از وزارتخانه‌ها می‌آمدند اشکالات را می‌گفتند، خود مردم می‌آمدند مشکلاتشان را می‌گفتند، علاوه بر اینها ما نامه‌های زیادی داشتیم که من به آقای حاج آقا مرتضی منتظری داماد من که در آن زمان مسئول بخش نامه‌ها در دفتر بود و هنوز هم هست گفته بودم هرچه نامه هست بدهید به من بخوانم، حتی نامه‌فحش هم اگر هست بدهید من بخوانم، برای اینکه خیلی از فحشها هم بیانگر بعضی دردها در جامعه است، شاید روزی دو ساعت و بعضی اوقات بیشتر وقتم را صرف خواندن نامه‌ها می‌کردم. یک وقت به مرحوم امام گفتم: "آقا من این نامه‌های مردم را می‌خوانم"، ایشان گفتند: "ما هم اطلاع داریم"، گفتم: "یعنی شما نامه‌ها را می‌خوانید؟" امام گفتند: "خیر، گزارش می‌دهند به ما و می‌گویند که مثلاً امروز دوستان نامه‌داشتید، پنجاه مورد آن استفتا بوده، بیست مورد آن فحش بوده، سی مورد آن کمک می‌خواسته و..." به این شکل به امام گزارش می‌دادند اما من متن نامه‌ها را می‌خواندم و به مشکلات واقف می‌شدم، خود مسئولین رده‌بالا می‌آمدند گزارشهایی می‌دادند، آن وقت من حساب این را می‌کردم که انقلاب ما بر دوش مردم است و پشتیبان آن مردم هستند، اگر مردم زده شوند و از روحانیت ناامید شوند همه چیز این انقلاب از بین می‌رود، من این صحبت‌کردنها را به مصلحت نظام می‌دانستم، من همین حالا هم عقیده‌ام این است که گفتن اشکالها و انتقاد از کارهای خلاف، تضعیف نظام نیست، در اروپا که نظامهایشان معمولاً نظامهای محکمی است به این خاطر است که روزنامه‌ها انتقاد می‌کنند از شخص اول انتقاد می‌کنند، از دولت انتقاد می‌کنند، تمام مطالب را می‌نویسند و همین نوشته‌ها سبب می‌شود که هم مسئولین بالاچشمشان را باز کنند و اشکالات را برطرف کنند و هم مردم دلگرم شوند، دنیای امروز جوری نیست که این چیزها را بتوانیم مخفی کنیم، چپ‌سازها را روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون نمی‌گویند اما رادیو لندن یا صدای آمریکا مثلاً می‌گویند، و این باعث می‌شود که مردم به آنها گوش بدهند و از رسانه‌های داخلی ناامید و دل‌سرد شوند، در نظام اسلامی باید مردم آزادانه بتوانند

حرفشان را بزنند، اگر یک نفر هم در جایی اشتباه کرد بتوانند بگویند در این مساله اشتباه کرده، چون به غیر از چهارده معصوم (ع) هیچ کس معصوم نیست، تازه پیغمبر (ص) با اینکه معصوم بود خدا به او می فرماید: "و شاورهم فی الامر" یعنی کارها را با مشورت انجام بده، و خود حضرتش بارها می فرمودند: "اشیروا علی" مراراً نمایی کنید. این آقایان در جنگ گاهی اشتباه داشتند ولی همیشه می گفتند نخیل کارهایی که ما انجام دادیم درست بوده است، تا این اواخر هم که امام با پذیرش قسطنطنیه ۵۹۸ فرمودند جام زهر را نوشیدم باز هم می گفتند کارهای ما درست بوده است نه، به این شکل صحیح نیست. در خیلی موارد در جنگ ما اشتباه کردیم و همان اشتباهات باعث شد که کار به اینجا بکشد، مردم ما خیلی مسائل را می فهمند، مرتب سرپوش گذاشتن روی اشکالات دردی را دوا نمی کنند، یک دفعه خدای نکرده منفجر می شود و هیچکس هم کاری نمی تواند انجام دهد، باید به همه مردم احترام گذاشت و آنها را در انقلاب شریک دانست، فقط ما چهارتا آخوند که انقلاب نکرده ایم و قیم مردم که نیستیم، این طور نیست که ما بگوییم در هر صورت مردم باید به دنبال ما بیایند و اگر اشتباه هم کردیم بگویند درست است و به دنبال اشتباه ما بیایند این عقیده من بود که باید مردم را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت، به همین خاطر هم من تذکراتی می دادم، گاهی به امام تذکر می دادم گاهی به مسئولین تذکر می دادم، این را وظیفه خودم می دانستم و هیچ هدفی نداشتم جز اینکه خون شهدا هدر نرود و مردم در صحنه بمانند، حالا هم اگر احساس کنم که حرفم اثر دارد می گویم، به نظر من در جمهوری اسلامی باید صداقت، قاطعیت و صراحت لهجه در کار باشد و این به نفع کشور است. اینکه می بینیم مردم عموماً در مسائل سکوت می کنند به این معنا نیست که مسائل را نمی فهمند بلکه به این جهت است که مردم ایران عموماً مردم متهتکی نیستند، از طرف دیگر مگر ما در شعارهایمان نمی گفتیم: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی؟" پس جلوی آزادیهای مردم را که خلاف اسلام نباشد نباید بگیریم، اگر ما هر کسی که نظری یا حرفی برای گفتن دارد در صورتی که مخالف نظر ما باشد او را بشویم و کنار بگذاریم و بگوییم تو ضد اسلام و ضد نظام هستی، پس این چه آزادی است که ما برای به دست آوردن آن این همه مشکلات را تحمل کردیم و این همه شهید دادیم؟ من از اول عقیده ام این بود، حالا هم عقیده ام این است که انقلاب خوبی به رهبری آیت الله خمینی انجام گرفت، روحانیون در انقلاب نقش خوبی داشتند، اما چه ضرورتی دارد روسای سه قوه و عمده کارهای اجرایی به دست روحانیون باشد و کسی هم حق نداشته باشد انتقاد کند، اگر امور اجرایی به دست افراد غیر روحانی متعهد و آگاه به مسائل سیاست و اقتصاد و مدیریت بود ما می توانستیم به کارهای طلبگی خود برسیم، و ضمناً در مسائل نظارت کنیم، انتقاد کنیم، رهنمود بدهیم، طلبکارشان هم باشیم، و این خیلی بهتر بود تا الان که روحانیون افتاده اند در مسائل اجرایی و تمام اشکالات متوجه آنهاست، از آنها انتظارات هست و همه انتظارات را هم که نمی شود برآورده کرد و قهراً نارضایتی ها و بدبینی هایی را نسبت به اصل اسلام و روحانیت به وجود می آورد، خلاصه من از اینکه کارهای اجرایی بخواهد در دست روحانیت متمرکز باشد از اول مخالف بودم، مرحوم امام هم نظرشان از اول همین بود، ولی چرا نظرشان تغییر کرد من نمی دانم. بالاخره بساید اشکالات و اشتباهات مطرح می شد و در حد امکان از تکرار آن جلوگیری بعمل می آمد.

طرح اشکالات و تذکرات به امام و مسئولین یا مردم؟

س: یک نکته ای که اینجا بعضی ها مطرح می کنند این است که شما آن زمان در مقام مسئولیت

بودید و امکان داشت این مشکلات و مسائل را در جلسات خصوصی که با مسئولین داشتید مطرح کنید یا اینکه خدمت امام برسید و از طریق ایشان جلوی بعضی از خلافت‌ها و اشتباهات را بگیرید، اما طرح بعضی از مسائل در سخنرانیهای عمومی شایسته نبود و تلقی تضاد از آن می‌شد، در این رابطه چه می‌فرمایید؟

ج: اولاً من در قم بودم و امام در تهران، آن زمان که ایشان در قم بودند امکان دسترسی به ایشان بیشتر بود اما در تهران بخصوص این اواخر که وضع جسمی ایشان هم چندان مساعد نبود فووش چند ماه یکبار می‌توانستم خدمت ایشان برسم و همه مسائل را هم نمی‌شد مطرح کنم، و اما با مسئولین خیلی صحبت می‌کردیم مثلاً با آقای خامنه‌ای در همین ایوان نشسته بودم راجع به موضوعی گفتم من احساس خطر می‌کنم، ایشان گفتند: "من هم احساس خطر می‌کنم شما درست می‌گویید، حق با شماست." منتها آقایان به همان گفتن خصوصی قناعت می‌کردند و دیگر خدمت امام یا به صورت علنی مشکلات را نمی‌گفتند، اما من چون مسئولیت خیلی از مسائل را به عهده خودم می‌دیدم در جاهای مختلف و به شکل‌های مختلف مطرح می‌کردم بلکه اشکالات برطرف شود. ما حکومت عدل علی (ع) را به مردم وعده داده بودیم و انتظار این بود که به حرفهایمان عمل کنیم، به همین جهت اگر من تخلفاتی از قضات و دادگاهها می‌دیدم واقعاً ناراحت می‌شدم، ممکن است بعضی افراد این مسائل را چیزی نمی‌گرفتند و از آن می‌گذشتند ولی گاهی من شبها برای موضوعی تا صبح خوابم نمی‌برد، من نمی‌خواستم شریک در ظلم باشم و اگر می‌خواستم چیزی نگویم خودم را شریک در ظلم می‌دانستم، در همان زمان هم بعضی‌ها به من می‌گفتند: "تو قائم مقام رهبری هستی، مسئولیت که الان متوجه شما نیست چرا این قدر خودتان را ناراحت می‌کنید و...؟" ولی من چطور می‌توانستم خودم را قانع کنم و بگویم من کاره‌ای نیستم ما به مردم وعده حکومت اسلامی داده بودیم، حالا به مردم بگویم به من کاری ندارد شما به هر کسی می‌خواهید مراجعه کنید؟ مخصوصاً اینکه اسم مرا قائم مقام گذاشته بودند و با این کار انتظارات مردم و وظیفه من بیشتر شده بود، این گونه نبود که من فکر نکرده سخن بگویم بلکه معمولاً اشکالات و پیشنهادهایی که به نظرم می‌رسید یادداشت می‌کردم و در ملاقات با امام و مسئولین و هم چنین در سخنرانیها و ملاقاتهای عمومی از آن استفاده می‌کردم که مورد توجه قرار می‌گرفت. (بیوستهای شماره ۹۹ الی ۱۱۰)

س: اشکالی که به حضرتعالی گرفته می‌شود همین است که چرا به خاطر مسائل جزئی این قدر ناراحت می‌شدید و شب خوابتان نمی‌برد، خوب در اداره یک حکومت وجود یک سری مشکلات جزئی طبیعی است.

ج: مسائل جزئی نبود، مثلاً فرض کنید چند نفر را دارند می‌کشند یا اینکه بجا نیست، یا اینکه اموالی را مصادره می‌کنند و راه بهتری برای برخورد با قضیه وجود دارد، یا در یک عملیات به خاطر بعضی از خودسریها که من از آن خبر داشتم عده‌ای از جوانهای مردم را دارند به کشتن می‌دهند که می‌توان از آن جلوگیری نمود، آیا اینها مسائل جزئی است؟ آیا این فرمایش امیرالمومنین (ع) در خطبه بیست و هفتم نهج البلاغه نیست که برای اینکه یک دستبند را از دست یک زن ذمی یا خلخال را از پای او درآورده‌اند برآشفته می‌شود و می‌فرماید: "فلسو ان امرا مسلمامات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیرا": "اگر یک فرد مسلمان از این غصه بمیرد من او را مذمت نمی‌کنم"، آن وقت اگر می‌دیدیم یک قاضی هشتنفر را بیجا اعدام

می‌کند، یا اموالی را بیجا مصادره می‌کند، آیا من که جزو مسئولین و پایه‌گذاران انقلاب بودم می‌توانستم بی‌تفاوت باشم؟ می‌گویند عمر که خلیفه شد نصف‌شب آمده بود در کوچمهای مدینه می‌گشت، داروغه گفت: "حضرت خلیفه روزاین همه زحمت می‌کشند شب را استراحت کنند"، عمر گفت: "تو چه می‌گویی؟ اگر گوسفندی را در کنار شط فرات از یک کشاورزی به غصب بگیرند روز قیامت باید جواب بدهم" خوب این حکومت عمر است، ما که داعیه حکومت علی(ع) را داریم چه باید بکنیم؟

س: جریان صحبت شما با آقای محتشمی در آن موقع چه بوده است؟

ج: وقتی که ایشان وزیر کشور شدند شروع کردند استانداران و فرمانداران را تعویض کنند و پیدا بود برای انتخابات این عمل انجام می‌شود و خطی برخورد می‌شود شبی آقای محتشمی از اراک برگشته بود و شب نماز مغرب و عشا را در منزل با من خواندند و من راجع به تعویض بعضی از استانداران اعتراض کردم و به ایشان گفتم: "مردم به ولایت‌خقیه رای دادند نه به ولایت حاج احمدآقا"، تا اینکه در جریان قضایای سیدمهدی، روزی که حاج احمدآقا نزد من آمدند و ملاقاتی سه‌ساعته با من داشتند و در حقیقت از من بازجویی می‌کردند از جمله گفتند: "شما به آقای محتشمی گفته‌اید مردم به ولایت‌خقیه رای داده‌اند نه به ولایت احمدآقا"، و باز می‌گفت: "شما به آقای خامنه‌ای هم گفته‌اید من حاضریم با امام تا لب جهنم بروم ولی حاضر نیستم به جهنم بروم"، معلوم شد هر دو نفر صحبت مرا منتقل کرده‌اند من به احمدآقا گفتم: "واضح است که مردم به ولایت‌خقیه رای دادند نه به ولایت شما"، احمدآقا گفت: "آیا امام می‌خواهند جهنم بروند؟" من گفتم: "ایشان نمی‌خواهند جهنم بروند ولی این کارها که در زندانها به نام امام انجام می‌شود به عقیده من جهنم دارد و من نمی‌توانم روی آنها صحبت‌گذارم."

کودتای خزنده یا خطر انزوای نیروهای انقلاب

س: حضرتعالی مکرراً در صحبت‌هایتان به دستهای مرموز و کودتای خزنده برای کنارزدن نیروهای انقلاب اشاره داشتید، لطفاً بفرمایید در آن زمان چه خطری را در این زمینه احساس می‌کردید؟

ج: همین که الان هم احساس می‌کنیم و گوشه‌ای از آثار آن را داریم می‌بینیم، افرادی که اصلاً انقلاب را مسخره می‌کردند و حاضر نبودند یکقدم بردارند، کسانی که می‌گفتند مگر می‌شود با شاه مبارزه کرد، و به ما می‌گفتند شما دیوانه‌اید که دارید این کارها را می‌کنید، اینها کم‌کم داشتند صاحب قدرت می‌شدند و بچه‌های انقلابی را به بهانه‌های واهی کنار می‌گذاشتند، به قول امروزیها اپورتونیست‌ها و فرصت‌طلب‌های آمدند سر کار و افراد خوب کنار گذاشته می‌شدند، این اسمش "کودتای خزنده" است که در همه انقلابها به یک شکلی تکرار می‌شود، این بیان همان جمله معروف است که می‌گویند: "انقلاب فرزندان خود را می‌خورد"، البته مرحوم محمد با این تعبیر مخالف بود، او می‌گفت که: "این افراد فرصت‌طلب هستند که پس از به ثمر رسیدن انقلاب می‌آیند بچه‌های انقلاب را داغون می‌کنند و گناه آن را به گردن انقلاب می‌اندازند."

بالاخره این یک واقعیتی بود که ما می‌دیدیم بچه‌های خوب به بهانه‌های واهی کنار گذاشته می‌شوند و افرادی که اصلاً انقلاب را قبول نداشتند و همین حالا هم قبول ندارند می‌آیند سر نخ کارها را به دست می‌گیرند و انقلابی شش‌آتشه و طرفدار امام می‌شوند، این چیزی بود که ما از آن می‌ترسیدیم و متأسفانه تا حد زیادی هم الان عملی شده است.

نظام عرضه و تقاضا با نظارت حکومت

س: مطلب دیگری که در آن زمان مطرح بود مخالفت حضرتعالی با تمرکز اقتصاد در دست دولت و نظام کوپنی کردن کالاها بود، بیشتر احساس می‌شد که حضرتعالی از بازار آزاد اقتصاد و نظام عرضه و تقاضا در جامعه حمایت می‌فرمایید، مبنای این برداشت چگونه بود؟

ج: اینکه من می‌گفتم یک چیز طبیعی است، در دنیا همیشه اقتصاد بر مبنای عرضه و تقاضا بوده و تقاضا که باشد فعالیت زیاده‌تر می‌شود، افراد برای اینکه درآمد بیشتری داشته باشند فعالیت بیشتری می‌کنند، البته بایستی روی موازین شرع و قانون کنترل هم باشد تا حقوق کسی تضییع نشود، دولت هم نظارت داشته باشد، اما مساله اقتصاد در شرایط عادی باید بر اساس عرضه و تقاضا باشد، ما روایات زیادی در این زمینه داریم، من در کتاب حکومت اسلامی در باب احتکار روایاتی را آورده‌ام از جمله اینکه پیامبر اکرم (ص) خبردار شدند که فردی گندمها را احتکار کرده، فرمودند بروید گندمها را بیاورید به فروش برسانید، عرض کردند شما نرخ آن را مشخص بفرمایید، فرمودند نرخش را خدا معین می‌کند. معنایش این است که عرضه و تقاضا خودش قیمت‌ها را تعدیل می‌کند، مگر در یک شرایطی بند و بستنی در کار باشد و ضرورت داشته باشد که موقتا دولت دخالت کند، بالاخره بایستی آن کسی که جنس را تولید یا تهیه می‌کند ضرر نکند، اگر ضرر کند انگیزه ندارد که باز برود جنس بیاورد.

من یادم هست در طبس که تبعید بودم مریضی زیاد شده بود و در شهر لیموشیرین نبود، یک نفر رفته بود از جای دیگر لیموشیرین آورده بود و کیلویی پنج تومان می‌فروخت، مسئولین محل به او فشار آورده بودند که باید کیلویی سی و پنج ریال بفروشی، من به آنها می‌گفتم اگر او راحت فشار بگذارد دفعه دیگر برای شما لیمو نمی‌آورد، اتفاقا همین طور هم شد. وقتی دخالت‌های بیجا بشود دیگر کسی انگیزه برای کار پیدا نمی‌کند، باید کاری کرد که فعالیت اقتصادی همیشه در گردش باشد، هم تولید، هم توزیع، هم صادرات، هم واردات کالا از شهرهای دیگر بالاخره افراد بسایند دلگرمی داشته باشند، مردم باید در این زمینه آزادی داشته باشند و رقابت و عرضه و تقاضا خیلی چیزها را حل می‌کند. منتها اگر یک کسی یا افرادی خواستند زیاد بروی کنند، احتکار کنند، بازار سیاه درست کنند و سودهای خلاف شرع به دست آورند باید جلوی آنها گرفته شود، نظام کوپنی و جیره‌بندی ممکن است برای زمان جنگ و شرایط اضطراری ضرورت داشته باشد ولی این یک حرکت قسری است، دائم و طبیعی نیست، فلاسفه می‌گویند "القسر لایدوم" حرکت با نیروی فشار از خارج همیشگی نیست، حرکت طبیعی همان اقتصاد عرضه و تقاضاست که جلوی افراد برای پیشرفت اقتصادی باز است و مردم می‌توانند با تلاش و مشارکت خود اقتصاد جامعه را شکوفا کنند.

س: با این مطلبی که حضرتعالی می‌فرمایید مشکل سرمایه‌داری و ایجاد سرمایه‌های کلان را چگونه باید حل کرد؟ همیشه منافع اشخاص اقتضا می‌کند که به فکر انباشتن ثروت بیشتر باشند و به قول معروف با پول، پول پارو کنند.

ج: من عرض کردم نظارت دولت باید در کار باشد، دولت می‌تواند از آنها مالیات بگیرد، آنها موظفند خمس و زکات بپردازند، حتی دولت می‌تواند در یک شرایطی که احتیاج دارد تا هشتاد درصد از آنها مالیات بگیرد، در دولت اسلامی باید مالیات بر درآمد و ثروت باشد نه بر اشخاص، دولت به جای اینکه از اشخاص ضعیف مالیات بگیرد از صاحبان ثروت باید مالیات بگیرد، در این

رابطه هم او تلاش و فعالیت خود را کرده و هم دولت غنی شده است، ابن خلدون در کتاب مقدمه خویش بر تاریخ (مقدمه ابن خلدون) حرف بسیار خوبی در این زمینه دارد، او می‌گوید: "دولت تاجسر و صنعتگر و کشاورز خوبی نیست، این کارها باید به دست مردم باشد، دولت باید بر کار آنها نظارت کند و از آنها مالیات بگیرد"، حضرت امیرالمومنین (ع) هم در عهدنامه مالکاشتر به مالک سفارش می‌کنند که در عمران و آبادانی کشور بکوشد و زمینه را برای رونق اقتصادی جامعه فراهم کند تا مردم تحمل پرداخت مالیات را داشته باشند، و مالیات را با رضا و رغبت و طیب نفس بپردازند و از این طریق مملکت آباد گردد. بالاخره آزادی تجارت و نظام عرضه و تقاضا بستر طبیعی نظام جامعه است و دولت نباید با دخالت‌های بیجا این بستر طبیعی را ناهماهنگ کند.

کشاورزی ریشه استقلال و رشد اقتصادی

س: سوال دیگر اینکه حضرتعالی بر توسعه کشاورزی و توجه به روستاها عنایت خاصی داشته و در مناسبت‌های مختلف بر این معنا تاکید می‌فرمودید، آیا در این زمینه برنامه خاصی را در نظر داشتید؟

ج: خوب این یک چیز بدیهی است که پایه و مایه اقتصاد و در نتیجه استقلال کشور مواد طبیعی است و این امر بیشتر به کشاورزی و دامداری متکی است، مردم نان می‌خواهند، گوشت می‌خواهند، لباس می‌خواهند و همه اینها از کشاورزی و دامداری به دست می‌آید، وقتی عمده‌مایحتاج مردم در داخل تامین باشد استقلال اقتصادی پیدا می‌کنند و استقلال سیاسی هم تابع استقلال اقتصادی است، محصولات کشاورزی مثل جریان خون در اقتصاد جامعه است، چرخ صنایع هم با گسترش کشاورزی به کار می‌افتد، ما باید مواد اولیه را داشته باشیم تا بتوانیم برای صنایعمان برنامه‌ریزی کنیم، در یک جایی خواندم که یکی از جهانگردان فرانسوی راجع به ایران گفته بود: "در مسافرتم به سرزمینی برخوردیم که دست طبیعت سفره‌ای را گسترده که می‌تواند دوست میلیون نفر را سیر کند ولی بیست میلیون گرسنه بر سر این سفره نشسته بودند." واقعا ایران بیش از دوست میلیون جمعیت را می‌تواند سیر کند، برای اینکه ما الان تقریبا از یکسوم زمینهای قابل کشت‌مان استفاده می‌کنیم و دو سوم آن بدون استفاده مانده است. هشتاد درصد آبهای رو زمینی و نزولات جوی ما هرز می‌رود، اگر چنانچه ما آبها را مهار کنیم و زمینها را احیا کنیم و کشاورزی ما بر اساس اصول و روش علمی باشد نه تنها نیاز به خارج نداریم بلکه می‌توانیم محصولات کشاورزی را صادر کنیم، فرانسه بیشتر از ایران جمعیت دارد و وسعت آن حدود سه چهارم ایران است معذک الان گوشت صادر می‌کنند، مواد غذایی صادر می‌کنند، عربستان گندم صادر می‌کند، آن وقت ما گندم از خارج باید بیاوریم، این برای این است که به کشاورزی آن‌گونه که شایسته است بها نمی‌دهیم.

هیاتهای واگذاری زمین و مساله بند "ج"

س: تصمیم‌گیری برای واگذاری زمین به کشاورزان توسط هیاتهای هفت‌نفره واگذاری اراضی که از طرف حضرتعالی منصوب می‌شدند چگونه بود؟ بند "ج" چه بود؟ هدف از این مصوبه را بیشتر توضیح دهید. چرا اجرای این بند متوقف شد؟

ج: آنچه در مورد زمین مورد نظر ما بود این بود که زمینهای بایر که ملک کسی نیست و جزو انفال محسوب می‌شود در زمان حکومت صالح توسط امام مسلمین برای استفاده در اختیار مردم قرار

گیرد، اما در مورد بند "ج" که یک بند از یک ماده قانون مصوب شورای انقلاب بود نظر ما این نبود که اگر کسی زمین زیاد دارد بروند از او بگیرند، این شرعا هم وجهی ندارد. آنچه در مورد بند "ج" در نظر ما بود و در فقه هم مطرح است این بود که اگر کسی زمینهایی را تصرف کرده است و یکی دو سال روی آن کار کرده و بعد آن را رها کرده است و زمین را معطل گذاشته و قدرت بر احیای آن ندارد یا عملا احیا نمی‌کند چنانکه از بعضی روایات هم استفاده می‌شود که زمین را تا بیش از سه سال نمی‌توان معطل گذاشت به او ابلاغ شود که یا خودش احیا کند و یا از او سلب مالکیت شده و به دیگری برای احیا واگذار شود، هدف اصلی این بود که زمینهای حاصلخیز معطل نباشد و لسی خوب این هدف ما خوب اجرا نشد، البته من یک نظر کلی هم در فقه داشتم و الان هم نظرم همین است که به طور کلی رقبه ارض به ملکیت کسی در نمی‌آید، افراد حیثیت احیا را مالک می‌شوند و ما بحث فقهی آن را در جلد چهارم ولایت فقیه توضیح داده‌ایم، از شیخ طوسی و ابوالصلاح حلبی و برخی از بزرگان هم همین نظر استفاده می‌شود، در روایت صحیح ابو خالد کابلی هم دارد که اگر زمین را صاحب آن متروک گذاشت امام مسلمین آن را از او می‌گیرد و به دیگران می‌دهد. نظر من بر این اساس بود منتها خوب اجرا نمی‌شد، بعضی افراد هرچند با حسن نیت می‌رفتند اگر کسی مثلا ده هکتار زمین هم داشت از او می‌گرفتند، خدا رحمتش کند مرحوم آقای کرمی که شهید شد یکی از نمایندگان ما در مساله زمین بود، رفته بود اطراف کرمانشاه و آنجا بعضی از زمینهای مردم را گرفته بود و به دیگران داده بود، سروصدای مردم را در آورده بود، من هم به او اعتراض کردم که چرا این گونه عمل کرده‌ای؟ نظر من این نبود که یک قطعه بزرگ زمین را از کسی بگیریم و قسمت کنیم و بین چند نفر تقسیم کنیم، اصولا قطعه قطعه شدن زمین کشاورزی به صلاح هم نیست، چون دیگر الان کشاورزی سنتی مطلوب و به صرفه نیست، در دنیای امروز اگر کشاورزی به صورت مدرن و مکانیزه نباشد اصلا صرف نمی‌کند و زمینها حتی الامکان نباید قطعه قطعه شود، باید زمین به همان حال باقی بماند، دولت امکانات در اختیار صاحب آن بگذارد یا اینکه چند نفر با هم مشارکت کنند و روی مجموعه زمین برنامه‌ریزی کنند، و حتی یکبار خود دولت هم متوجه این قضیه شده بود که آنهایی که زمینهای کوچکتری دارند چند نفر با هم یک تعاونی تشکیل بدهند و مجتمعهای کشاورزی درست کنند و از امکاناتشان به صورت مشترک استفاده کنند، که اگر این کار بشود مناسبتر است، بالاخره هدف ما به این شکل بود ولی در مقام اجرا خوب عمل نشد، ضابطه و برنامه مدون و مشخصی برای آن طرح‌ریزی نشده بود، به همین جهت مرحوم امام هم گفتند در ارتباط با قانون اراضی اجرای این بند (بند ج) متوقف کنید.

س: آیا نظریه شما شامل زمینهای شهری هم می‌شد؟

ج: نه، ما به زمینهای شهری کاری نداشتیم، بند "ج" مربوط به زمینهای کشاورزی بود که به صورت متروکه درآمده بود و باید آباد می‌شد، به طور کلی کار هیاتهای هفت نفره زمین مریوط به اراضی کشاورزی بود، حالا اگر این اواخر زمینهای شهری را هم جزو برنامه قرار داده باشند این جزو برنامه ما نبود، بلکه در نامهای به ریاست و نمایندگان مجلس شورای اسلامی مخالفت خود را با لایحه اراضی شهری اعلام نمودم. (پیوست شماره ۱۱۱)

تعیین نماینده در دانشگاهها

س: حضرتعالی نمایندگان در دانشگاهها و انجمن اسلامی معلمان و انجمن اسلامی دانش آموزان داشتید، بفرمایید هدف از این نمایندگیها چه بود و چه انتظاراتی از آنان داشتید؟ آیا در جریان کارهای آنها قرار می گرفتید؟ سیستم اجرایی این تشکیلات چگونه بود؟

ج: برای گسترش مسابانی و مسائل اسلامی در این مراکز معمولاً افرادی از خودشان مراجعه می کردند و درخواست می کردند که افرادی را در این مراکز داشته باشیم، در ارتباط با دانشگاهها یکبار آقای دکتر سروش، آقای دکتر شریعتمداری و دو نفر دیگر از آقایان به عنوان ستاد انقلاب فرهنگی به من مراجعه کردند و می گفتند اگر بخواهیم دانشگاههای ما اسلامی باشد باید یک نظارتی بر آنها باشد، گفتند ما خدمت امام همرفته ایم ایشان به شما محول کرده اند، شما افرادی را به عنوان نماینده ولی فقیه در دانشگاهها بگذارید که دانشگاه بر اساس موازین اسلامی اداره شود. من هم افرادی را برای این منظور مشخص کردم، بعد کم کم کنار آنها توسعه پیدا کرد، آقایان محمدی گیلانی، جنتی و محفوظی به عنوان شورای مرکزی مشخص شدند، آقایان نمایندگان جلسات سالانه داشتند و گاهی به صورت دسته جمعی از دانشگاههای مختلف به اینجا می آمدند و من تذکراتی به آنها می دادم، البته گاهی در کار دانشگاه دخالت می کردند یا در کار رئیس دانشگاه دخالت می کردند که سعی می کردم جلوی این تندروها را بگیرم (پیوست شماره ۱۱۲)، خلاصه پیشنهاد آن توسط ستاد انقلاب فرهنگی بود، مرحوم امام به من محول کردند و من افرادی را برای دانشگاهها معین می کردم، و البته بعد از قضایای برکناری طی نامه ای از آقایان فوق خواستم که از بیت امام استفسار کرده و کارشان را با صلاحدید و با هماهنگی آنها انجام دهند. (پیوست شماره ۱۱۳)

تعیین نماینده در انجمن های اسلامی معلمان و دانش آموزان

در انجمن های اسلامی معلمان و انجمن اسلامی دانش آموزان نیز به همین شکل بود که خود آنها درخواست می کردند و من افرادی را مشخص می کردم، مثلاً در انجمن اسلامی معلمان حجه الاسلام شیخ جعفر سعیدیان فر نماینده ما بود (پیوست شماره ۱۱۴)، و در انجمن اسلامی دانش آموزان حجه الاسلام سیدهادی خامنه ای، افراد دیگری هم در جاهای دیگر بودند، هدف این بود که از کانال این تشکیلات به گسترش مسائل اسلامی در این مراکز کمک کرده باشیم.

اعلام راهپیمایی میلیونی برای آزادسازی قدس

س: در یک زمان حضرتعالی طرحی را مطرح فرمودید که یک راهپیمایی چند ده میلیونی از مسلمانان جهان برای آزادی قدس انجام شود، به طور مشخص منظور شما از این طرح چه بود؟ آیا این طرح می توانست در مقام عمل هم اجرا شود؟

ج: این یک طرح سمبلیک بود برای وحدت جهان اسلام، اگر ما می توانستیم نیروهای چند صد میلیونی جهان اسلام را بر سر قضیه فلسطین متحد کنیم و مسلمانان از هر کشوری به صورت میلیونی در یک روز مشخص راه می افتادند و دولتها با آنها همکاری می کردند، می توانست نقش کسار سازی در آزادی بیت المقدس و فلسطین داشته باشد، این حرفی بود که امام خمینی هم می زدند و می گفتند: "اگر یک میلیارد مسلمان هر یک، یک سطل آب بر روی اسرائیل بریزد اسرائیل در میان آب غرق می شود"، اگر هماهنگی در کار بود و انحصار طلبی نبود و ما با مسلمانان

جهان همدلی می‌کردیم این قدرت را داشتیم که این کار را انجام بدهیم، این یک نقطه مشترک بود برای هماهنگی عملی مسلمانان در سراسر کشورهای اسلامی، مگر اسرائیل چقدر جمعیت را می‌توانست بکشد؟ مگر الان مسلمانان را قتل‌عام نمی‌کند؟ اگر در یک روز معین دویست میلیون جمعیت از سراسر جهان راه می‌افتادند و دولت‌ها آنها را تدارک می‌کردند اگر بیست هزار نفر آنها هم از بین می‌رفت بقیه کار را به انجام می‌رساندند، البته هر چیزی مقدمات و هماهنگی می‌خواهد، به نظر من در ارتباط با مساله قدس و هر مساله دیگر مربوط به جهان اسلام آنچه در درجه اول اهمیت است وحدت و همدلی و اقدام عملی هماهنگ همه مسلمانان است، و این همان چیزی است که دشمنان اسلام با القای دشمنی‌ها و بدبینی‌های مختلف سخت می‌کوشند که ایجاد نشود، به نظر می‌رسد آنها اهمیت آن را بیشتر از خود مادرک کرده‌اند.

مساله افغانستان

همچنین از جمله مسائلی که من زیاد نسبت به آن اهتمام داشتم و از باب احساس وظیفه شرعی اوقات خود را صرف آن می‌کردم و برای آن‌دل می‌سوزاندم مساله افغانستان و کوشش در رفع اختلافات گروه‌های افغانی بود و از جمله هیاتی را زیر نظر حجه‌الاسلام آقای حاج شیخ‌هاشم جواهری به افغانستان فرستادم و برحسب اعتراف خود گروه‌ها، آن هیات در رفع بسیاری از اختلافات و جلوگیری از خونریزی‌های بی‌رویه بسیار موثر بود، و برای امور نهضت‌ها بخصوص افغانستان یک حساب نیز در بانک ملی افتتاح کردم (حساب ۷۱۰۰) که نسبتاً از آن استقبال شد و کمک‌های زیادی از این طریق به دست آمد و در موارد لازم صرف شد، و نسبت به مسائل قضایی و تعیین قضات و ائمه جمعه برای آنان نیز به دستور مرحوم امام اقدام می‌کردم، و در مراحل مختلف نیز پیگیری قضایا بوده و صحبت می‌کردم و پیام می‌دادم (پیوست شماره ۱۱۵)، تا اینکه یک روز آقای خامنه‌ای پیشنهاد کردند که مساله افغانستان را شما به من محول کنید و من هم چون می‌دیدم که در کار ماکارشنکی‌هایی می‌شود حکمی برای ایشان نوشتم و از خودم سلب مسئولیت نمودم (پیوست شماره ۱۱۶)

آزادی مطبوعات و رسانه‌ها

س: حضرت‌عالی در سخنان خود راجع به نظام مطبوعاتی کشور و لزوم آزاد بودن آنها و انعکاس افکار و نظرهای گوناگون و حتی نظرات مخالف‌تاکید داشتید، و این مساله در آن هنگام که کمتر کسی به آن توجه داشت از اهمیت خاصی برخوردار بود، بجاست در اینجا اشاره‌ای به مبنای فکری خودتان در این زمینه بفرمایید.

ج: من در همان زمانها یک بار مسئولین مطبوعات را خواستم و با آنها صحبت کردم، به آنها گفتم مطبوعات باید سخنگوی ملت باشند نه توجیه‌گر کارهای دولت، شما جریان‌ات کشور و اخبار دولت و سخنان مسئولین را برای اطلاع مردم بنویسید ولی در عین حال نظرات و انتقادات و درخواستهای مردم را هم باید بنویسید، این طور نباشد که همه روزنامه‌ها از یکدیگر کپی شده باشد، اخبار را از یک منبع به همه روزنامه‌ها بدهند و همه فقط همان را در روزنامه‌های خود درج کنند، اگر این طور باشد پس مردم حرف‌هایشان را کجا بزنند؟ اگر مردم نسبت به مسائل سیاسی اقتصادی کشور نظراتی داشته باشند اینها در کجا باید منعکس شود؟ در کشورهای دیگر اگر دولت برای خودش روزنامه‌هایی دارد احزاب و جمعیت‌های مختلف و مردم هم

روزنامه‌هایی دارند و آزادانه نظرات خودشان را می‌نویسند، البته هتاکی نباید باشد، توهین نسبت به افراد نباید باشد، اما اگر کسی روی سیاست خارجی دولت حرف دارد یا روی بعضی از برنامه‌های داخلی کشور انتقاداتی دارد، نباید جوری باشد که نتواند حرف و نظر خودش را مطرح کند. روزنامه‌ها باید بتوانند اخباری را که در کشور اتفاق می‌افتد درست و صحیح بنویسند، اگر به کسی در مسائل اجتماعی ظلمی شده این امکان باید برای او فراهم باشد که از خودش دفاع کند، اگر روزنامه‌ها حرف دل مردم را نتوانند بنویسند در کشور اختناق به وجود می‌آید، در زمان شاه اوضاع به همین شکل بود، مطبوعات فقط سخنگوی دولت بودند و روزنامه‌نگاران هر چه را که دولت می‌خواست مجبور بودند بنویسند و تفسیر و تحلیل کنند، در نتیجه اگر کسی به دولت اعتراض داشت نمی‌توانست نظر خودش را درجایی منعکس کند و حال اینکه این روش اشتباهی است، معنای دموکراسی و آزادی و آزادی بیان و قلم این است که افراد در اظهار نظر خودشان آزاد باشند و وسایل و امکانات برای آنها مهیا باشد که بتوانند نظرات خودشان را در چهارچوب قانون اساسی که همه ما به آن رای داده‌ایم مطرح کنند، آخر در زمان ما این چه مطبوعاتی است که مثلاً احمدآقای خمینی یک سری حرف‌های بی‌اساس و دروغ به اسم رنجنامه به هم بافت و همه مطبوعات هم از اول تا آخر آن را نوشتند و من نمی‌توانستم و الان هم نمی‌توانم یک کلمه از خودم دفاع کنم که حداقل مردم حرف‌های مرا هم شنیده باشند، کاری کرده‌اند که روزنامه‌ها جرات ندارند نامی از من ببرند تا چه رسد به چاپ کردن نظریات من، در نظام جمهوری اسلامی مطبوعات به این شکل درست نیست.

س: پایه و چهارچوب فقهی آزادی مطبوعات که حضرتعالی می‌فرمایید چیست؟
 ج: اساس کار و اصل اولی بر این است که انسانها آزاد هستند نظرات خود را مطرح کنند مگر در جایی که خلاف موازین دینی یا مستلزم هتک حرمت اشخاص باشد، که هتک حرمت هیچ مسلمانی و حتی هیچ انسانی جایز نیست، نه فقط هتک حرمت مقامات بلکه هتک حرمت یک فرد معمولی هم جایز نیست، اگر از ناحیه دولت کوچکترین ظلمی به شخصی بشود بایستی آن شخص بتواند حرفش را بزند، امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه در نامه ۵۳ از قول پیامبر اکرم (ص) روایتی را دارد، "سنن ابن ماجه" هم که از کتب اهل سنت است این روایت را از پیامبر اکرم (ص) آورده است که آن حضرت فرمود: "لن تقدس امه لایؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متعتع" (۱) "امتی که افراد ضعیف آن در برابر افراد قوی حرف خود را آزادانه نتوانند بزنند امت مقدس و منزهی نیست." قرآن کریم هم می‌فرماید: "لایحب الله الجهر بالسو من القول الا من ظلم" (۲) کسی که مظلوم است باید بتواند حرفش را بزند، مطبوعات باید این آزادی را داشته باشند که حرف مظلومین را به گوش مسئولین برسانند، این همه مطبوعات متعدد با حرف‌های تکراری چه فایده‌ای دارد؟ وقتی همه ثناگو و متملق باشند و هر یک نماینده یک جریان و فکر و مسائل بخصوص نباشند فقط اتلاف وقت و اسراف در بیت‌المال است، روزنامه باید کم حجم و پرمحتوا باشد و تلاش کند حقایق جامعه را منعکس کند ولی اگر به تملق‌نامه و وسیله نقل حرف‌های تکراری یا دروغ و خلاف واقع تبدیل شد تعطیل بشود بهتر است.

۱ صحیح صالح، نهج البلاغه / ۴۳۹، نامه ۵۳

۲ سوره نسا (۴)، آیه ۱۴۸

آزادی احزاب سیاسی

س: سئوال بعدی راجع به آزادی احزاب سیاسی است که در قانون اساسی نیز مطرح شده و حضرتعالی نیز بر ضرورت وجود آن همواره تاکید داشته‌اید، لطفاً بفرمایید در نظامی که مبتنی بر ولایت‌فقیه است حدود آزادی احزاب چگونه است و به چه شکل می‌توانند در سرنوشت سیاسی جامعه نقش داشته باشند؟

ج: دنیای امروز دنیای پیچیده‌ای است و اداره امور جامعه نیاز به برنامه مشخص و نیروهای کارکشته و با تجربه دارد، امروز یک شخص تنها نمی‌تواند کشور را اداره کند، ضرورت وجود احزاب آزاد و سالم در جامعه برای این است که افراد را برای اداره کارها پرورش دهند، هر حزب یک استراتژی و برنامه مخصوص دارد، یک اساسنامه دارد و افراد بر اساس اهداف اعلام شده در آن جمع می‌شوند، در جلسات حزبی مسائل کشور مورد بحث واقع می‌شود و روی برنامه‌ها کار می‌کنند، یک حزب سالم حزبی است که برای همه مسائل داخلی و خارجی و امور اقتصادی جامعه برنامه دارد و افراد ورزیده‌ای را برای اداره امور جامعه تربیت کرده است، و اگر این حزب در انتخابات به پیروزی رسید آمادگی لازم برای اداره جامعه را دارد، وجود چنین احزابی در جامعه لازم است، دیگر آن زمان گذشت که یک نفر به اسم شاه یا غیر شاه بر جامعه حکومت کند و بگوید این را بکشید، این را زندان کنید و هر کاری را خودش صلاح دید انجام دهد، یک زمان در غرب به این شکل بود ولی آنها متوجه این معنا شدند که نمی‌شود جامعه امروز را به این شکل اداره کرد، روی این جهت آن برنامه را به هم زدند و دموکراسی را حاکم کردند، ممکن است در برخی کشورهای اروپایی الان شاه و ملکه هم باشد ولی به صورت تشریفات است، احزاب سیاسی می‌توانند به صورت کانالهایی برای رشد سیاسی و حاکمیت نظرات مردم باشند، مثلاً در انگلستان حزب محافظه‌کار یا حزب کارگر می‌آید آن قدر کادر تربیت می‌کند که می‌تواند با آنها کشور را اداره کند، برای خودش نخست‌وزیر دارد، وزیر آموزش و پرورش دارد، وزیر امور خارجه دارد و... برنامه‌های خود را از قبل اعلام می‌کند و مردم به آن برنامه‌ها رای می‌دهند، در کشور جمهوری اسلامی ایران هم معنای ولایت‌فقیه این نیست که احزاب نباید باشد و مردم نباید در سرنوشت خود دخالت کنند، برای "ولی فقیه" یک کارهای مشخصی در قانون اساسی معلوم شده که صرفاً همان کارها به عهده اوست، حتی پیامبر اکرم (ص) هم که بر اساس "ما انزل الله" حکومت می‌کرد موظف بود که امور مسلمانان را با مشورت و نظر آنان اداره نماید، "ولی فقیه" چون کارشناس مسائل اسلامی است و جامعه نیز بناست بر اساس دستورات اسلام اداره شود وظیفه اوست که نظارت داشته باشد که جریان‌کسل امور جامعه مخالف دستورات اسلام نباشد، ولی اگر احزابی در چهارچوب قانون اساسی و موازین اسلامی در جامعه فعالیت کنند و مردم به آنها رای دهند و افرادی از آنها به مجلس و ریاست جمهوری و مقامات اجرایی راه پیدا کنند مقام ولایت‌فقیه نباید معارض کار آنها باشد زیرا اینها نیروهای مناسبی برای پیشرفت امور جامعه هستند. در همان اوایل که انقلاب به پیروزی رسید نهضت آزادی با اینکه یکتشکیلات قوی‌ای نبود ولی باز امام خمینی اداره حکومت را به دست آنان سپرد چون در آن موقع یک تشکیلات دیگر مذهبی و آشنا به اداره امور کشور وجود نداشت، بالاخره آنها از خودشان وزیر امور خارجه داشتند، وزیر دادگستری داشتند، وزیر کشور داشتند، با آدمهای با تجربه‌ای در امور کشور در ارتباط بودند، ولی جناحهای دیگر در آن موقع کادر مناسب نداشتند یا حداقل شناخته شده نبودند، و در آن اوایل به خاطر همین مساله ضایعات زیادی متوجه انقلاب شد. به عنوان مثال برای امر قضاوت ما

قاضی تربیت نسکرده بودیم، برای امر قضاوت ما حداقل به هزار نفر قاضی مجتهد عادل عاقل نیاز داشتیم که ده‌تای آن هم وجود نداشت، مساله تربیت نیروهای مومن و لایق و کاردان برای اداره کشور یکچیز ضروری است، و احزاب اگر آزاد باشند و دستشان باز باشد و افراد درستی در راس آنها باشند و هر یک روزنامه و نشریه‌ای برای انعکاس افکارشان داشته باشند برای رشد سیاسی جامعه بسیار مفید است، در جامعه تضارب افکار می‌شود، احزاب مختلف با هم رقابت می‌کنند و هر یک سعی می‌کند برنامه بهتر و عملی‌تری ارائه دهد و افراد بیشتری را با خود همراه کنند، و این رقابت باعث می‌شود که تحرک و نشاط سیاسی در جامعه به وجود بیاید و نیروهای بیشتری در مسائل سیاسی ورزیده شوند و از آنها برای اداره کشور استفاده شود، اگر بنا شود کارها فقط دست دوسه نفر باشد و جلوی رشد افکار و افراد گرفته شود نتیجه این می‌شود که کارها پیش نرود و کشور به عقب برگردد. متأسفانه در افکار بعضی از ما ایرانیها این معنا هنوز وجود دارد که فقط یک نفر باید کارها را اداره کند و افراد نسبت به امور کشور بی‌اطلاع و بی‌تفاوت باشند، و یا فقط کارهای او را مورد تایید قرار دهند، در حالی که این درست نیست، یک نفر اگر خودش هم آدم وارد و کار آزموده‌ای باشد ولی ممکن است افرادی که کارها را به آنها محول می‌کند آدمهای کار آزموده‌ای نباشند و از پیش امتحانشان را پس نداده باشند، و تا زمانی که افراد باتجربه متدین مشخص شوند لطمه‌های جبران‌ناپذیری به جامعه می‌خورد، ولی اگر حزب باشد افراد در طول کارهای تشکیلاتی و عملی آزمایش خود را پس می‌دهند و نظرات آنها از قبل منعکس شده و شناخته شده است و مردم با شناخت کامل به آنان رای می‌دهند. وقتی که احزاب سیاسی آزاد نداشته باشیم مردم نسبت به رجال سیاسی مذهبی شناخت کامل پیدا نمی‌کنند و قهراً هنگام انتخاب نمایندگان مجلس یا رئیس جمهور گرفتار گروههای خلق‌الساعه و تبلیغات مبتذل آنان می‌گردند. (پیوست شماره ۱۱۷)

انتخابات آزاد

س: یکی از مواردی که در قانون اساسی بیان شده است مساله نظارت شورای نگهبان بر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی و همپرسی است، حضرتعالی به عنوان رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی لطفاً توضیح بفرمایید که منظور از این نظارت چیست و آیا مقصود "نظارت استصوابی" است؟

ج: عبارت اصل ۹۹ قانون اساسی "نظارت بر انتخابات" است نه نظارت بر کاندیداها و تعیین صلاحیت آنان، و این کار به عهده وزارت کشور است که شرایط انتخاب شوندگان را که قانون معین کرده بر آنان منطبق نماید. وظیفه شورای نگهبان در این زمینه فقط جلوگیری از تقلبات است، و نظارت استصوابی بدین گونه که شورای نگهبان افراد را انتخاب نماید و مردم ناچار باشند از میان انتخاب شدگان آنان افرادی را انتخاب نمایند خلاف ظاهر اصل ۹۹ می‌باشد و هیچ‌گاه مورد نظر خبرگان قانون اساسی نبوده، چنانکه با مراجعه به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان (جلد ۲، صفحه ۹۶۵ و جلد ۳، صفحه ۱۷۶۲) روشن می‌گردد، و عمل فعلی آقایان شورای نگهبان بر خلاف ظاهر اصل ۵۶ و ۶۲ می‌باشد که محور حکومت و نظام را آرای مردم معرفی می‌کنند. در این رابطه می‌توانید به فصل هفتم از کتابچه "حکومت مردمی و قانون اساسی" که نگارش اخیر اینجانب می‌باشد مراجعه نمایید. (پیوست شماره ۱۱۸)

شورا و مشورت

س: در مورد اصل مشورت و تشکیلات شوراهای اسلامی که در قانون اساسی هم آمده توضیحی بفرمایید.

ج: اصل ضرورت شورا در قرآن کریم آمده: "و امرهم شوری بینهم"، و مراد از "امر" همین مسائل اجتماعی و حکومتی است. خود پیامبر اکرم (ص) در کارهای عمومی مشورت می‌کردند، خداوند متعال می‌فرماید: "وشاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله"، در مسائل مهم باید مشورت باشد حتی در یک ده اگر یک کدخدا بخواهد چماقی عمل کند امور ده سامان نمی‌گیرد، در یک کشور به طریق اولی، تضارب افکار به روشن شدن مسائل کمک می‌کند. در روایت آمده: "من شاور الرجال شارکها فی عقولها": "کسی که با دیگران مشورت می‌کند در عقل آنان شرکت جسته است." "وقتی عقلها روی هم ریخته شود کار پخته‌تر می‌شود"، "من استبد برایه هلك": "هر کس فقط تشخیص و نظر خود را درست بداند خود را در معرض هلاکت قرار داده است"، روایات در این زمینه زیاد داریم.

بالاخره کارهای عمومی یک روستا، یک بخش، یک شهر و یک کشور اگر بر اساس مشورت و مشارکت عمومی انجام گیرد مطلوبتر پیش می‌رود، هم درصد اشتباه آن کمتر می‌شود و هم مشارکت و همیاری و همکاری عمومی را به دنبال دارد، کارهای عمومی از جمله مساله حکومت یک امر عمومی است که متعلق به همه افراد جامعه است و هر چه افراد بیشتر در تصمیم‌گیریهای آن مشارکت داشته باشند مطلوبتر است و مردم با علاقه همراهی می‌کنند، البته در هر شورایی احتیاج به یک رئیس است که همه حرفها و نظرات را جمع‌آوری کند و انجام آنها را پیگیری نماید، خداوند متعال هم به پیامبر (ص) می‌فرماید: "در کارها با آنان (مسلمانان) مشورت کن و آنگاه که تصمیم گرفتی برای اجرا به خداوند توکل نما." این مبحث را در جلد دوم کتاب ولایت‌فقیه (جلد سوم مبانی فقهی حکومت اسلامی) به طور مفصل مورد بحث قرار داده‌ایم (۱).

۱. دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه ۳۱/۲ و ترجمه آن، مبانی فقهی حکومت اسلامی ۷۸/۳.

ضرورت برخورد صحیح با جریان روشنفکری

س: در رابطه با حرکت روشنفکران در ایران دوفتر بیشتر از دیگران مطرح هستند که در مورد آنها اظهار نظرهای متناقض شنیده می‌شود یکی مرحوم دکتر شریعتی در گذشته و دیگری آقای دکتر سروش که اخیراً گویا برخوردهایی هم با او شده است، اگر امکان دارد بفرمایید نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

ج: به نظر من این برخوردهایی که به عنوان روحانیت جلوتر یا مرحوم دکتر شریعتی و اخیراً با آقای دکتر سروش شده به این شکل است که گویا ما خودمان را معصوم و آگاه به تمام مسائل شرع می‌دانیم و آنها را یک آدمهای منحرف، و این اساساً یک برخورد غلطی است. اولاً دکتر شریعتی حق زیادی به گردن فرهنگ و انقلاب ایران دارد، تیپ جوان و دانشگاهی کشور را ایشان از دامان مارکیسم نجات داد و به طرف اسلام و انقلاب متوجه کرد، کتابهای ایشان بسیار سازنده و تحول‌آفرین بود، البته من نمی‌خواهم بگویم اشتباه نداشت، مگر مارو حانیت اشتباه نداریم، مگر مراجع ما اشتباه نداشتند، اشتباه خواهی نخواهی هست، این درست نیست که ما خودمان را

مطلق فرض کنیم و بگوییم اسلام را صددرصد ما فهمیده‌ایم و آنها از اسلام بیگانه هستند. ما باید به اندیشه‌های مختلف اجازه دهیم حرفشان را بزنند و اگر جایی هم به نظرمان می‌رسد که حرفشان درست نیست محترمانه جواب آنها را بنویسیم. تکفیر و تفسیق با بحث علمی سازگار نیست بلکه نتیجه معکوس می‌دهد، برای اینکه "الانسان حریص علی ما منع"، باید محترمانه حرفها حلاجی بشود، هیچ یک از ما معصوم نیستیم، آنها یک برداشتی از مسائل اسلام داشته‌اند گفتمان افراد دیگری هم اگر برداشتی دارند می‌گویند شنوندگان هم مختلف هستند، اگر یک جا اشکالی به نظر رسید باید ضمن بیان نقطه قوتها آن اشکالات را هم گوشزد کرد، اما تکفیر و تفسیق درست نیست. خیلی از علما و بزرگان ما بر سر همین مسائل به شهادت رسیدند، علمای سنی علمای شیعه را تکفیر می‌کردند، علمای شیعه علمای سنی را تکفیر می‌کردند. مریدهای آنها می‌ریختند علما را به عنوان اینکه کافر هستند می‌کشتند، حکومتها آنها را بازداشت می‌کردند و می‌کشتند. شهید اول و شهید ثانی چگونه به قتل رسیدند من از همان اول با این نوع برخوردها مخالف بودم، هم دکتر شریعتی آدم متدین و متعهد و با شعوری بود، هم دکتر سروش آدم متدین و فاضلی است و اهل مطالعه است، هم دکتر شریعتی قصد خیر داشت و هم ایشان قصد خدمت دارد، دکتر سروش از طرف مرحوم امام در ستاد انقلاب فرهنگی بود، یک وقت ایشان با سه نفر دیگر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی در قم پیش من آمدند و گفتند امام به شما محول کرده که نمایندگانی روحانی در دانشگاهها داشته باشید و من افرادی از روحانیون را به دانشگاهها می‌فرستادم و همه اینها باز مینمایی و تلاشهای این آقایان بود که هنوز هم این برنامه به عنوان نمایندگانی ولی فقیه در دانشگاهها ادامه دارد، آقای دکتر سروش اهل وجوهات و متعبد به موازین اسلامی است، به نظر من باید به این گونه شخصیتها احترام گذاشت، از نظراتشان استفاده کرد در عین حال اگر اشکال و اشتباهی هم به نظر می‌رسد باید با آنها مطرح کرد و حتی در روزنامهها و مجلات و کتابها نوشت، اما تکفیر و تفسیق و برخورد فیزیکی و بهم زدن جلسات به هیچ وجه کار عاقلانه‌ای نیست بلکه بر خلاف شرع است، برخوردهای تند سبب می‌شود که قشر دانشجو از روحانیت زده شود و روحانیت هم از دانشجو جدا شود، مخصوصا در این زمان که زمان فرهنگ و منطق است، افراد درس خوانده و باسواد هستند و با چماق نمی‌شود با جامعه برخورد کرد. اینکه یک عده جوان احساساتی خام را تحریک کنیم که علیه بزرگان و دانشمندان شعار بدهند یا برخورد فیزیکی انجام دهند علاوه بر اینکه خلاف شرع است، این همان فتنه و هرج و مرج است که همه عقلای جهان از آن بیزارند، از امیرالمومنین (ع) نقل شده: "اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خیر من فتن تنوم" (۱): "شیری درنده بهتر است از حاکم ستمگر، و حاکم ستمگر بهتر است از فتنه و هرج و مرج."

۱ بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۵۹

اعلام هفته وحدت و هفته ولایت و روز جهانی مستضعفین و...

س: حضرت تعالی به مناسبتهای مختلف روزها و هفته‌هایی را اعلام داشته‌اید که کم و بیش اذهان مردم با آنها آشناست، از جمله هفته وحدت هفته ولایت، روز جهانی مستضعفین، روز وحدت حوزه و دانشگاه و...، بجاست در این رابطه برای روشن شدن چگونگی آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: "هفته وحدت" به خاطر این بود که ما می‌دیدیم در خارج مساله شیعه و سنی را علیه انقلاب ایران

مطرح می‌کنند و در تلاشند که انقلاب اسلامی را از جهان اسلام جدا کنند، از طرف دیگر در ایران مساجد حدود شش هفت میلیون سنی مذهب در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و جاهای دیگر داریم، من با این کار می‌خواستم یک ارتباط و الفتی بین شیعه و سنی ایجاد کنم و یک جبهه واحدی در برابر کفر و دشمنان اسلام داشته باشیم، بعد به ذهنم رسید که تولد پیامبر اکرم (ص) نقطه عطف مناسبی است، تولد پیامبر اکرم (ص) را اهل سنت می‌گویند و از دهم ربیع الاول است، ما می‌گوییم هفدهم است، البته از علمای ما هم بعضی‌ها از جمله مرحوم شیخ کلینی دوازدهم را گفته‌اند، بالاخره من دیدم این هفته برای این منظور مناسب است که همه مسلمانان در این هفته برای تولد پیامبر اکرم (ص) برنامه‌های جشن و سرور برگزار کنند و در مجالس یکدیگر شرکت نمایند و این نقطه عطف تاریخی مشترک را مبنای تحکیم وحدت و اتحاد خودشان در برابر کفار قرار دهند به همین مناسبت این هفته را به عنوان "هفته وحدت" اعلام کردم و در همین رابطه مطالبی را نوشتم و گفتم که در تمام کشورهای اسلامی منعکس شد و خیلی هم اثر مثبتی در هندوستان و پاکستان و افغانستان و لبنان و جاهای دیگر داشت، مرحوم امام از این پیشنهاد استقبال و حمایت کردند و وزارت خارجه هم در این ارتباط همکاری می‌کرد، من در سال اول و دوم در این هفته در سهام را تعطیل کردم و افرادی از قم به کردستان و ارومیه و جاهای دیگر رفتند و در جلساتی که از طرف اهل سنت ترتیب یافته بود شرکت کردند، از طرف آنها هم هیات‌هایی بقم و تهران آمدند و این رفت و آمدها باعث برطرف شدن کدورتها و زمینه هماهنگی گسترده‌تر مسلمانان و شکوه و جلوه بیشتر اسلام می‌شد. پیوست شماره ۱۱۹) اما "روز مستضعفین" روز پانزده شعبان بود که این هم انعکاس گسترده‌ای داشت، البته متأسفانه ما خیلی شعار مستضعفین دادیم اما برای مستضعفین کمتر کار شد، ما خیال کردیم با تشکیل "بنیاد مستضعفان" مستضعفان به نوایی می‌رسند ولی متأسفانه به این شکل نبود، با اموال مصادره‌ای بنیاد خیلی‌ها به خیلی جاها رسیدند اما مستضعفین واقعی فراموش شدند، یک وقت در مقام تعریف "مستضعف" می‌گفتند: "مستضعف کسی است که همه به نام او بهره می‌برند اما خود او همیشه در استضعاف باقی خواهد ماند"، و این یک واقعیت است، بالاخره روز پانزده شعبان هم به نام "روز مستضعفین" اعلام شد، با الهام از آیه شریفه: "و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثين".

اما "هفته ولایت" بر این پایه بود که دیدم با این همه سفارشی‌هایی که پیامبر اکرم (ص) راجع به اهل بیت کرده ائمه معصومین (علیهم السلام) در طول تاریخ مظلوم واقع شده‌اند، خلفای بنی امیه و بنی عباس اسلام را از راه خودش منحرف کردند و مقام و منزلت ائمه (ع) مجهول مانده است، برای توجه به این قضیه از روز هجدهم تا بیست و پنجم ذی‌الحجه را به عنوان "هفته ولایت و امامت" مطرح کردم، و مناسبت آن هم به این جهت بود که روز هجدهم ذی‌الحجه روز عید غدیر است که پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم در بین جمعیت زیادی که تعداد آنها را از نود هزار تا یکصد و بیست و چهار هزار یا بیشتر نوشته‌اند امیرالمومنین (ع) را به ولایت منصوب کردند، روز بیست و چهارم ذی‌الحجه هم روز مباحله است که پیغمبر (ص) خواست با نصاری نجران مباحله کند که آیه شریفه: "قل تعالوا ندع ابنا نا و ابنا کم و نسا نا و نساکم و انفسنا و انفسکم" (۱) در این رابطه نازل شده، و سنی و شیعه نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم (ص)، امیرالمومنین علی (ع)، حضرت فاطمه (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را برای مباحله آوردند، آیه تطهیر "انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً" (۲) نیز در این روز نازل شده است، باز طبق نوشته مفسرین، آیه شریفه: "انما وليکم الله

و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰه و یوتون الزکوٰه و هم را کعون(۳) که در شان امیرالمومنین(ع) تفسیر شده و مربوط به دادن انگشتر به فقیر در حال نماز است در همین روز نازل شده، البته نه در سالی که مباحثه واقع شد بلکه در سالی دیگر، و همه اینها مربوط به ولایت حضرت علی(ع) است. باز روز بیست و پنجم همین ماه ذی الحجه سوره "هل اتی" در شان اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است که به خاطر واقع شدن این چند موضوع در این یک هفته، من این هفته را به عنوان "هفته امامت و ولایت" مطرح کردم، بسیاری از اهل سنت هم اگر چه امامت را قبول ندارند ولی دوستدار اهل بیت(علیهم السلام) هستند. "روز وحدت حوزه و دانشگاه" را هم من در تهران که بودم (برای تدوین قانون اساسی) پیشنهاد دادم که در این زمینه جلساتی بین افرادی از حوزه و دانشگاه برگزار شود و یک روز به عنوان سمبل این وحدت مشخص شود، آن روز هنوز مرحوم آیت الله دکتر مفتح به شهادت نرسیده بودند و ایشان این موضوع را تعقیب کردند، بعد که ایشان به شهادت رسیدند (۴) روز شهادت ایشان به عنوان روز وحدت حوزه و دانشگاه مشخص شد.

۱ آل عمران (۳)، آیه ۶۱

۲ احزاب (۲۳)، آیه ۳۳

۳ مائده (۵)، آیه ۶۱

۴ مرحوم آیت الله دکتر محمد مفتح در روز ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸ به همراه دو پاسدار همراهش در محل درب ورودی دانشکده الهیات دانشگاه تهران توسط گروه فرقان به شهادت رسید و در یکی از حجره های صحن مطهر حضرت معصومه(س) که خاک سپرده شد.

جذب مغزها و سرمایه های معنوی کشور

س: حضرت عالی کرا را راجع به بازگرداندن و جذب مغزهای ایرانی که به دلایلی در خارج از ایران زندگی می کردند فرمایشاتی داشتید، لطفا توضیح بفرمایید که منظور شما از اینها چه تیپ افرادی بودند و بازگشت آنها چه فایده ای برای کشور داشت؟

ج: من نظرم الان هم همین است، مغزهای متفکر کشور سرمایه های یک کشور هستند، افرادی که در رشته های مختلف متخصص هستند و هر یک قسمتی را می توانند اداره کنند، ولی با تندهایی که آن اوایل بود خیلی از بی تفاوتها هم فرار کردند، من چند دفعه به امام گفتم که ماسه چهار میلیون آواره در خارج از ایران داریم که بسیاری از آنها علاقه مندند به ایران بیایند و بسیاری از اینها در رشته های مختلف تخصص دارند، اگر تعدادی از اینها ضد انقلاب باشند همه که ضد انقلاب نیستند، خارجیها به نفع خودشان دارند از اینها استفاده می کنند، من نظرم این بود که برای آن افرادی که ضد انقلاب نیستند و می توان از تخصصهای آنها استفاده نمود زمینه های فراهم شود که محترمانه به ایران بیایند.

آقای دکتر احمد رستمی می گفت: "من در آمریکا که بودم دیدم در کمتر شهری است که در بیمارستانهایش، در تخصصهای مختلف و حتی رئیس بخشها از ایران نباشند، آن هم از ایرانیهای خوب که نماز خوان و روزه گیر هم بودند"، یک وقت فردی به من می گفت: "یکی از مجلاتی که در پاریس منتشر می شود مربوط به یکصد و چهل نفر از اساتید ایران است که اینها قبلا در دانشگاه تهران و جاهای دیگر تدریس می کرده اند و الان انقلاب را قبول دارند منتها اشکالات و اعتراضاتی هم دارند و اینها در خارج از کشور تدریس می کنند"، آن وقت ما بچه هایمان را از ایران می فرستیم برون در خارج با آن جو آنچنانی درس بخوانند، آیا این استادهای ما از آن استاد انگلیسی که مثلا در منچستر درس

می‌دهد بدتر هستند؟

من به مرحوم امام می‌گفتم شما یک عفو عمومی بدهید و برای اینکه خیلی هم بی‌حساب نباشد سفارتخانه‌های ما در کشورهای مختلف بررسی کنند و دفتری در آنجاها تشکیل دهند و زمینه را فراهم کنند که افراد علاقه‌مند بی‌مساله به ایران برگردند و این‌جور نباشد که وقتی اینها به ایران آمدند از همان دم فرودگاه آنها را ببرند به زندان اوین و سوال و جواب کنند، چون خود این کار ایجاد وحشت می‌کند و خوبطبیعی بود که اگر کسی در آن وقت به زندان اوین می‌رفت به این زودی بیرون نمی‌آمد. پیشنهاد من این بود که وزارت خارجه و سفرا در سفارتخانه‌هایشان بررسی لازم را بکنند که هنگامی که افراد به ایران آمدند دیگر احساس وحشت نکنند که از آمدن خود پشیمان شوند و در ارتباط با دیگران هم تاثیر سو بگذارد.

من راجع به این مساله چندین بار با مرحوم امام و وزارت خارجه صحبت کردم و ضرورت این عفو عمومی را گوشزد کردم اما متاسفانه به آنچندان توجهی نشد و الان هم نمی‌شود، سه چهار میلیون ایرانی که در خارج باشند ممکن است به تدریج به یک نیروی عظیم مخالف جمهوری اسلامی مبدل گردند و قدرتهای مخالف نظام در خارج از آنان در راه تضعیف اسلام و جمهوری اسلامی بهره‌کشی کنند.

س: البته بعضی برگشتن اینها را با ارزشهای اسلامی در تضاد می‌دانستند، الان هم در بعضی مطبوعات و جاهای دیگر مطرح می‌شود که بازگشت این افراد احیاناً زمینه سقوط ارزشها را در ایران فراهم می‌کند، این مطلب را چگونه تبیین می‌فرمایید؟

ج: مگر اینهایی که در ایران هستند صددرصد ارزشهای اسلامی را رعایت می‌کنند؟ و مگر بسیاری از این کارهایی که در داخل به اسم اسلام و انقلاب و دفاع از نظام می‌شود با ارزشهای اسلام و انقلاب سازگار است؟ من نگفتم همه آنها به ایران بیایند، افراد مختلفی هستند، من گفتم افرادی که قابل جذب هستند و ماندن آنها در خارج زیان بیشتری متوجه جمهوری اسلامی می‌کند به ایران بیایند، من نگفتم بی‌حساب و کتاب بیایند، بلکه در سفارتخانه‌ها دفتر و کمیته‌هایی باشد که ابعاد این مسائل را بررسی کند و با برنامه‌ریزی صحیح به ایران بیایند، ولی پس از ورود به ایران احترام آنان محفوظ باشد. علاوه بر این باید به این نکته توجه داشت که کشور ایران متعلق به همه ایرانیهاست و هر کس کتایبیت این کشور را پذیرفته و به قوانین آن پایبند است حق دارد در این کشور زندگی کند و از حقوق و مزایای آن برخوردار باشد، در کشور قانون و موازین هست و نباید ما دیدگاهها و تصورات خودمان را ملاک قرار دهیم و دیگران را با آن بسنجیم و هر کس که آن را نپذیرفت حق زندگی در کشورش را هم از او سلب نمی‌کنیم.

جریان کتاب "الخمينی فی میزان الشرعیه"

س: ضدانقلاب در سال ۱۳۶۳ کتابی به نام "الخمينی فی میزان الشرعیه" به چهار زبان ترکی، عربی، انگلیسی و فارسی به نام حضرتعالی علیه‌السلام (قدس سره) چاپ و منتشر کرده بود که ظاهراً دفتر حضرتعالی در آن موقع با ارسال نامه‌ای به وزارت امور خارجه انتساب این کتاب به حضرتعالی را تکذیب و این توطئه را محکوم کرده بود، جریان این کتاب را بفرمایید چگونه بوده است؟

ج: این کتاب الان پیش من هم هست، البته اینکه فرمودید به چهار زبان منتشر شده من این را نمی‌دانم ولی عربی آن را در مکه معظمه در سطح وسیع پخش کرده بودند و الان متن عربی آن هم پیش من هست، روی آن نوشته است "تالیف آیت‌الله حسینعلی منتظری"، نسخه اصلی این کتاب را به خط مولف یک نفر برای من فرستاده بود که گویا من آن را برای بیت امام فرستادم و الان پیش من نیست، روی آن نسخه اصلی نام من نیست و کتاب به نام شخص دیگری بود، و نقل شد که نویسنده گفته بود ما این کتاب را به نام فلانی منتشر می‌کنیم تا میان آنها اختلاف بیندازیم، فرستنده نسخه خطی از پاریس گفته بود والعهدہ علیہ این کتاب را آقای شیخ عیسی خاقانی که یک زمانی هم شاگرد کفایه من بود نوشته، این اواخر درس مرحوم امام هم می‌رفت و یک تابستان هم که امام مسائل مستحدثه را درس گفته بودند تقریرات درسهای امام را هم نوشته بود، یکبار هم امام نوشته ایشان را دیده بودند و گفته بودند ایشان این مباحث را خوب نوشته است شیخ عیسی برادر همان آیت‌الله شبیر خاقانی معروف بود، آدم خوش استعدادی بود و از طرف آیت‌الله شریعتمداری در یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس دبی یا ابوظبی از کشور امارات بود، بعد وقتی انقلاب پیروز شد آمده بود ایران، من در منزل سابقمان در محله عشقعلی که بودم منزل من هم آمده بود، بعد گویا چنانکه نقل شد رفته بوده است به بیت امام و می‌خواسته است برای بعضی از مسائل اجازه نامه بگیرد، و آنجا به عنوان اینکه از طرف آقای شریعتمداری در امارات بوده است به ایشان اجازه نداده بودند گویا اجازه ملاقات با امام هم به ایشان نداده بودند و این بساعت رنجش او شده بود، بالاخره این هم یکی از اشتباهات بود که ما به خاطر اینکه کسی طرفدار آقای شریعتمداری است با او برخورد نامناسب کنیم، بالاخره در آن زمان که امام در تبعید بودند آقای شریعتمداری آیت‌الله بودند و کسانی از طرف ایشان به جاهایی می‌رفتند، شیخ عیسی هم عرب بود و در آن منطقه موقعیتی پیدا کرده بود، این شکل برخوردها برخوردهای درستی نبود، وقتی به ملاقات من هم آمد در باره اجازه چیزی به من نگفت، بالاخره وقتی به منزل مرحوم امام رفته بود بر حسب آنچه نقل شد با ایشان برخورد خوبی نشد و طردش کرده بودند، ایشان هم عصبانی شده بود و رفته بود، بعد شنیدم که رفته است پاریس و از طرف دولت عراق هم برای او جایی در پاریس تهیه دیده بودند و کم‌کم به موضع مخالفت با جمهوری اسلامی ایران کشیده شده بود و چنانکه شنیدم این کتاب را هم همان جا در پاریس نوشته بود و آن را به جاهای مختلف فرستاده بود، وقتی یک نسخه از این کتاب به دست من رسید من یک نامه روی آن گذاشتم و برای اینکه در جریان باشند برای بیت امام فرستادم، نامهای هم برای وزارت خارجه و همچنین سازمان تبلیغات اسلامی نوشتم که یک چنین چیزی به نام من نوشته شده و این یک توطئه است و رسماً آن را تکذیب کنید (پیوست شماره ۱۲۰ و ۱۲۱)

جریان کتاب "وارث ملک کیان"

ضمناً فردی ایرانی به نام دکتر حمید خواجه‌نصیری (پرنده) نیز کتابی به نام "وارث ملک کیان" تالیف کرده و در لوس آنجلس آمریکا در ژانویه ۱۹۸۳ میلادی آن را به چاپ رسانده که سرتاسر کتاب عبارت است از اکاذیب و تهمت‌های ناروا و نسبت‌های رکیک و وقیح نسبت به مرحوم امام و خانواده ایشان و نیز نسبت به من و مرحوم محمد و بعضی دیگر، و چنین وانمود کرده که من شوهر خواهر مرحوم امام می‌باشم، و برادر ایشان آقای پسندیده بر حسب اختلاف با ایشان و اختلاف مالی با من

به پاریس فرار کرده و تصادفاً به آقای پرند که با یکدیگر در شهر محلات مسابقه داشته‌اند برخورد نموده و همه دروغهای شاخدار و اراجیف و نسبت‌های وقیح از زبان آقای پسندیده تراوش کرده، در صورتی که هم‌می‌دانیم نه آقای پسندیده به پاریس فرار کردند و نه من شوهر خواهر ایشان می‌باشم، و این امر بسیار ننگ است که مبارزه سیاسی بر اساس دروغ و تهمت‌های ناروا و نسبت‌های وقیح و رکیک پایعریزی شود، و چون بر حسب تقریظی که بر کتاب نوشته شده کتاب آقای پرند به عنوان یک شاهکار ادبی معرفی شده، باید به ایشان گفت که حیف است زبان شیرین فارسی و ادبیات نغز را انسان به فحاشی و نسبت‌های رکیک و ناروا آلوده کند. متأسفانه ایشان در ضمن کتاب به خدا و مقدسین و مقدسات دینی نیز اهانت کرده است، بجاست اگر ایشان در قید حیات است آخر عمر توبه کند و این گناه بزرگ خود را جبران نماید.

فصل نهم

دفاع مقدس

(۱۳۶۷ - ۱۳۵۹ ه.ش)